



دانش نامه‌ی
استان همدان

درروشنای دانش

با استاد علی رضا ذکاوتی قراگزلو



گفت و گو: سعید پورعظیمی

ویراسته‌ی مصطفی قهرمانی ارشد

پیموست اول:
ساخت نامه



در روشنائی دانش با استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو

مجموعه آثار و دست‌نویس‌های استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو

گفت‌وگو:

سعید پورعظیمی

ویراسته‌ی مصطفی قهرمانی‌ارشد



دانشگاه
استان همدان

حوزه هنری استان همدان

آثار مکتوب حوزه هنری استان همدان / ۸۰: دانش نامه و پیوست ها / ۱۱



در روشنی دانش
با استاد علیرضا ذکاوتی قراگزلو
گفت و گو: سعید پورعظیمی، ویراسته‌ی مصطفی قهرمانی ارشد



سرشناسه: ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، ۱۳۲۲ - ، مصاحبه‌شونده | عنوان و نام
پدییآور: در روشنی دانش: گفت و گو با علیرضا ذکاوتی قراگزلو / گفت و گو
سعید پورعظیمی: پیاده‌سازی و ویرایش مصطفی قهرمانی ارشد. |
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۶. | مشخصات
ظاهری: ۳۷۰ ص. شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۰۶۹۹-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا | یادداشت: بالای عنوان: دانش نامه‌ی استان
همدان. | موضوع: ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، ۱۳۲۲ - - مصاحبه‌ها |
موضوع: ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، ۱۳۲۲ - - سرگذشت نامه | موضوع:
مترجمان ایرانی - - قرن ۱۴ - مصاحبه‌ها | موضوع: Translators, Iranian
Interviews - - 20th century | موضوع: نویسندگان ایرانی - - قرن ۱۴
- - مصاحبه‌ها | شناسه‌ی افزوده: پورعظیمی، سعید، ۱۳۶۴ -
مصاحبه‌گر | رده‌بندی کنگره: ۷۱۳۹۶ ی PIR ۸۰۵۶ / ۲۳۳
رده‌بندی دیویی: ۸۰۶۲ / ۸
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۵۳۶۷۵

طراح نشانه: آرمین مهدوی
صفحه‌آرا: خلیل‌الله بیگ محمدی
تصویر روی جلد: مهدی پرستار شهری
ویراستار: مصطفی قهرمانی ارشد
آماده‌سازی کتاب (پژوهش، حروف‌چینی، ویرایش، طراحی نشانه، یونیکرم
و طرح روی جلد): حوزه هنری استان همدان
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
چاپخانه: سفیر - کلیک
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۰۳-۰۶۹۹-۱

نشانی: همدان، ابتدای خیابان شریعتی، رویه‌روی بانک صادرات مرکزی، بن‌بست زرین، حوزه هنری استان همدان | تلفن: ۰۸۱-۳۲۵۱۷۲۹-۲
بایگاه اطلاع‌رسانی: www.arthamadan.ir | رایانامه: info@arthamadan.ir

مرکز بخش همدان: حوزه هنری استان همدان
مرکز بخش تهران: خیابان حافظ، خیابان رشت، پلاک ۲۳، صندوق پستی: ۱۵۸۱۵-۱۱۴۴
تلفن: ۶۱۹۴۲ سامانه‌ی پیامک: ۳۰۰۰۵۳۱۹ www.sooremehr.ir
تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به حوزه هنری استان همدان می‌باشد.

پیوست اول:
شناخت نامه



ساختر اجرای دانش نامه

شورای علمی و اجرایی

پرویز اذکایی | علیرضا دکاوتی قراگزلو | عباس زارعی مهرورز
علیرضا کمری | جواد محقق | علی محمدی | میرهاشم میری | رضا نظری | ارشد

مدیر دانش نامه

سید محمدباقر حسینی

دبیر

تیمور آقامحمدی

دبیران اجرایی

محسن صیفی کار | خلیل الله بیگ محمدی | مصطفی قهرمانی | ارشد

دبیرخانه و پشتیبانی

محمدرضا باباخانیان | مریم زندی | جلال الدین سروش
سعید شوقیان | داوود عبدالملکی | مسعود فلاح | حامد زمان میرآبادی



دستگاه‌های همکار و مشاور دانش‌نامه

استانداری همدان
سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان همدان
دفتر نمایندگی ولی فقیه در استان و امام جمعه همدان
حوزه علمیه استان همدان
نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌های استان همدان
دانشگاه بوعلی‌سینا
صداوسیما مرکز همدان
اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان
مدیریت اسناد و کتابخانه ملی منطقه غرب کشور (همدان)
اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان همدان
اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان همدان
اداره کل آموزش و پرورش استان همدان
اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان
شورای فرهنگ عمومی شهرستان‌های استان همدان
مجمع نمایندگان استان همدان در مجلس شورای اسلامی
شوراهای اسلامی و شهرداری‌های استان همدان
بنیاد نخبگان استان همدان
دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان



علیرضا ذکاوتی قراگزلو

۱۳۲۲، همدان

فعالیت‌ها و سوابق

استاد مدعو ادبیات فارسی و عربی در دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه آزاد واحد همدان و مرکز آموزش عالی ضمن خدمت؛ همکار پژوهشی دانشگاه بوعلی سینا. فعالیت در زمینه‌ی ادبیات فارسی و عربی، عرفان اسلامی، عقاید، مذاهب و تاریخ اجتماعی ایران بعد از اسلام، در هر دو رشته‌ی ادبیات ابداعی و ادبیات تحقیقی و نیز ترجمه از عربی به فارسی. جزو هیئت مؤلفین دایرةالمعارف تشیع، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی و دانش‌نامه‌ی جهان اسلام و داوری کتاب سال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به مدت ۱۰ سال.

آثار و تالیفات

ترجمه‌ی کتب: «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، تالیف آدام متز در سال ۱۳۶۳»؛ «نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام، در سال ۱۳۸۵» که کتاب سال شناخته و حائز دریافت جایزه گردید. تالیف بیش از ۳۳ عنوان کتاب: تشیع و تصوف: العصر الجاهلی (تاریخ ادبی عرب)؛ آیین رهروی (بازنویسی فراندالسلوک)؛ بدیع‌الزمان همدانی و مقامات نویسی؛ ترجمه‌ی تلیس ابلیس ابن جوزی؛ تحریر و تلخیص محبوب‌القلوب فراهی؛ جنبش نقطویه؛ عرفانیات، اباحت عشره (تصحیح)؛ سیر تاریخی نقد ملاصدرا؛ قرآنیات؛ بازشناسی و نقد تصوف و...

مقالات: چاپ مقالات متعدد (۲۷۹ عنوان) و نقد کتاب در مجلات مختلف و انتخاب «منتقد نمونه» در سال ۱۳۷۷ و دریافت جایزه؛ همچنین منتقد نمونه‌ی پیشکسوت سال ۱۳۸۹. شرکت در کنگره‌های حافظا (۱۳۶۷)، میرسیدعلی همدانی در تاجیکستان (۱۳۷۴)، صدرالمآلهین (۱۳۷۸)، علامه مجلسی (۱۳۷۸)، خیام (۱۳۷۸)، حکمت و فلسفه (۱۳۷۹)، و عضویت در هیئت علمی کنگره‌های میرسیدعلی همدانی (۱۳۶۹)، باباطاهر (۱۳۸۱)، بوعلی سینا (۱۳۸۳، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۸)، خواجه رشید (۱۳۸۸) و...

فهرست

۱۱	دیباچه
۱۵	مقدمه
۲۱	فصل یکم: زیست‌نامه
۴۵	فصل دوم: آثار
۱۱۷	فصل سوم: دیدگاه‌ها و نکته‌ها
۱۱۹	بخش یکم: مباحث قرآنی
۱۶۹	بخش دوم: مباحث حدیثی
۱۸۲	بخش سوم: فرق، مذاهب و اندیشه‌ورزان
۲۷۷	بخش چهارم: مباحث فقهی، ادبی، تاریخی و اجتماعی
۳۸۴	بخش پنجم: کتاب، تحقیق و پژوهش
۴۰۳	فصل چهارم: خاطرات
۴۲۵	ضمائم
۴۲۷	سخنرانی در جلسه‌ی بزرگداشت مرحوم آیت‌الله آخوند ملاعلی
۴۳۳	کارنامه‌ی علمی و ادبی استاد ذکاوتی قراگزلو
۴۳۵	آثار استاد
۴۵۷	تصاویر
۴۶۵	فهرست‌ها
۴۶۷	آیات
۴۷۳	فهرست تفصیلی مطالب
۴۷۹	نمایگان

بسمه تعالی

مجموعه تنظیم شده و ویرایش شده

کتاب مصاحبه مردم نگار اینجانب

است از زحمات هم دست اندرکاران

مستکم عرض نموده و اراد

۹۹/۵/۲۷

یادداشت استاد ذکاوقی بر نسخه پیش از چاپ کتاب
مصاحبه «در روشنی دانش»:

بسمه تعالی

مجموعه تنظیم شده و ویرایش شده کتاب مصاحبه
مورد تأیید اینجانب است.
از زحمات همه دست اندرکاران متشکرم.

علیرضا ذکاوقی قراقرزلو
۹۹/۵/۲۷

دیباجه

فرهنگ، تمدن و مشاهیر هر ملت، شناسنامه‌ای تاریخی از سرگذشت آن ملت است که شناخت اوضاع و احوال پیشینیان را در پی دارد؛ شناختی که افروختن چراغ عبرت از افق‌های دور و نزدیک است.

شناخت تاریخ و فرهنگ ایران، به ویژه تاریخ مناطق مختلف آن، سهل و ممتنع است؛ اگرچه تلاش‌های بسیاری شده و از دیرباز در کنار تاریخ‌های عمومی، تاریخ‌های محلی نیز به سهولت در دسترس بوده است (از قبیل: تاریخ مکه، تاریخ مدینه، تاریخ دمشق، تاریخ اصفهان، تاریخ بیهق، تاریخ یزد، تاریخ نایین، تاریخ هرات، تاریخ نیشابور، تاریخ جرجان و...)؛ اما کافی نیست. این گونه کتاب‌ها، با انبوه اطلاعات ویژه‌ی خود، در حقیقت شرح و تفسیری بر تاریخ‌های عمومی به شمار می‌روند.

هنوز در زبان فارسی، شناخت‌نامه و فرهنگی جامع که دارای همه‌ی ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی تمام مناطق ایران، همراه با تعبیرات، اصطلاحات، لغات و کاربردهای موردی و محلی باشد، موجود نیست؛ چه درباره‌ی ایران پیش از اسلام که گاهواره‌ی تمدن غرب و شرق بوده است و چه درباره‌ی دوران اسلامی که دین نودر جان و دل مردم ایران راه یافت و تمدنی نوین و جهانی برپا شد. از خصوصیات دانش‌نامه‌های مناطق مهم فرهنگی ایران، گردآوری و نگاهداشت عناصر و مواد این فرهنگ جامع است.

در دورانی که واقعیت غالباً قلب شده و با وجود گردش آزاد و حجیم اطلاعات، دسترسی به منابع صحیح اطلاعاتی محدود است؛ تهیه‌ی دانش‌نامه برای مناطق مختلف ایران - به‌ویژه همدان که قدمت تاریخی و اصالت فرهنگی دارد - حرکتی شایسته است. «دانش‌نامه‌ی استان همدان» مجموعه‌ای از مدخل‌ها و عناوین گوناگون با قدر جامع «همدان» است که به قلم پژوهشگران و متخصصان به نگارش درآمده و در آن نسبت به موضوع مورد تحقیق، بر تحقیق میدانی و مطالعات کتابخانه‌ای تکیه شده است. این مجموعه می‌تواند با بهره‌مندی از استعدادهای محلی، زمینه‌ساز حرکتی علمی-پژوهشی و هنری در میان پژوهشگران و هنرمندان استان باشد.

شناخت مشاهیر منطقه و نقش تاریخی، اجتماعی و فرهنگی آن، از دیگر فواید این مجموعه است. «دانش‌نامه‌ی استان همدان»، گذشته‌ای را تصویر می‌کند که چراغ راه آینده است و می‌کوشد نسل معاصر را با نقش پیشتاز همدان، از جنبش فرهنگی و اجتماعی منتهی به مشروطه و سپس جنبش ملی کردن نفت، آن‌گاه مبارزات منتهی به انقلاب اسلامی آشنا سازد و نقش آفرینی ایثارگران این استان را در جنگ تحمیلی هشت‌ساله بازنماید.

«دانش‌نامه‌ی استان همدان» مجموعه‌ای است که با گردآوری و طبقه‌بندی اسناد، با زبانی ساده به شناخت و معرفی پیشینه و چهره‌ی فرهنگی، تاریخی و تمدنی استان همدان کمک می‌کند.

این مجموعه، اهدافی نظیر: تدوین و ارائه‌ی پشتوانه و مرجعی علمی و پژوهشی برای توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی استان؛ جمع‌آوری و طبقه‌بندی اسناد در حوزه‌های یاد شده و تشکیل آرشیو و بانک اطلاعات برای موضوعات مختلف؛ تهیه‌ی مواد خام برای خلق آثار جدید فرهنگی و هنری مانند: فیلم، موسیقی، نمایش و...؛ پیوند جوانان با گذشته‌ی تاریخی و فرهنگی خود؛ و... را دنبال می‌کند.

«دانش‌نامه‌ی استان همدان» سه دوره‌ی زمانی: قبل از اسلام؛ دوران اسلامی؛ و دوران معاصر، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس را در بر می‌گیرد و شامل بیش از ۲۰۰ جلد در دو بخش است:

الف. بخش اصلی: به‌روش دقیق دانش‌نامه‌نویسی؛ به‌صورت «مدخل‌های الفبایی»؛ شامل: ۱. مشاهیر، ۲. شهرها، روستاها، فضاها و اماکن، خوراک و پوشاک،

آداب و رسوم، هنرهای صناعی، اصطلاحات عامیانه... (پیش‌بینی ۱۲ جلد فیروزه‌ای در قطع رحلی سخت/گالینگور).

ب. بخش پیوست: در چهار مرحله، شامل مرحله‌ی اول: «شناخت‌نامه»؛ در قالب کتاب‌هایی با عناوین و موضوعات مختلف (به تعداد تقریبی ۱۷۰ جلد؛ هر کتاب در دو قطع وزیری سخت/گالینگور، به رنگ آبی و رقصی ساده/شومیز)؛ مرحله‌ی دوم: «پیوست‌های هنری و ادبی»؛ مانند تولید فیلم، آلبوم موسیقی، عکس و مجموعه‌ی آثار هنرمندان در قالب کتاب‌های ضمیمه (در قطع‌های مختلف به رنگ قهوه‌ای) در موضوعات یاد شده و آثار ویژه‌ی کودکان و نوجوانان، همچنین نرم‌افزار چندرسانه‌ای، نرم‌افزار برای گوشی‌های تلفن همراه و... برای حضور در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی؛ مرحله‌ی سوم: «ترجمه»؛ تلخیص و ترجمه به سه زبان زنده‌ی دنیا در جلد‌هایی نفیس برای جذب گردشگران داخلی و خارجی؛ مرحله‌ی چهارم: «آرشیو»؛ بایگانی اسناد، آثار، تصاویر و نسخ خطی ارزشمند درباره‌ی موضوعات دانش‌نامه و هم‌افزایی با دستگاه‌های مورد نظر و موزه‌های مرتبط جهت بهره‌برداری و بهره‌مندی هرچه بیشتر و بهتر.

در روشنای دانش، مجموعه‌ای است که با گفت‌وگوی پژوهشگر پرتلاش، «سعید پورعظیمی» با استاد گرانقدر «علیرضا ذکاوتی قراگزلو» گردآوری و تألیف شده است. از همکاری صمیمانه‌ی آقایان «جواد محقق» و «علیرضا کمری» برای بازنگری، «محمد قنبری» برای دسته‌بندی موضوعی، عنوان‌گذاری و افزودن برخی پانویس‌ها سپاس‌گزارم. این استادان، نسخه‌ی نهایی و تدوین‌شده به دست آقایان پورعظیمی و قهرمانی‌ارشد را مورد خوانش دقیق قرار دادند و نکات ارزشمندی را برای ارتقای اثر پیشنهاد کردند. می‌کوشیم در آینده با همراهی این عزیزان، مصاحبه‌ی تکمیلی را با استاد انجام داده و در ویراست دوم یا مجلدی دیگر منتشر کنیم؛ در این زمینه، خاطرنشان می‌شود که با احترام به گوینده‌ی فرهیخته و گفتار ارزشمند ایشان، سخنان و نظرات مندرج در کتاب حاضر، لزوماً بازتاب‌دهنده‌ی دیدگاه‌های این مرکز و دانش‌نامه‌ی استان همدان نیست. امید که با گردآوری و ثبت بخش‌های مختلف فرهنگی، گامی کوچک در پاسداری فرهنگ این مرزوبوم برداریم.

سید محمد باقر حسینی

مدیر دانش‌نامه‌ی استان همدان (مرکز همدان‌شناسی)

و رئیس حوزه هنری استان همدان

تأیید شده ۱۳۹۹

به جای مقدمه‌ی مؤلف:

مرا به ساده دلی‌های من توان بخشید
خطا غوده‌ام و چشم آفرین دارم
«نظیری نیشابوری»

مقدمه

علیرضا ذکاوتی قراقرزولو که به واسطه‌ی شوقی وصف‌ناپذیر به کتاب، تنوع تألیف، قدرت استدلال، نگرش انتقادی، نثرپاکیزه و حافظه‌ی قدرتمند می‌توان او را «ابوحیانِ معاصر» نامید بسیار کمتر از آنچه خواننده و اندیشیده مکتوب کرده و اگر جهد «کشندگان ناپدید» و «ارباب معرفت» در میان نبود ذکاوتی خود به سختی تن به نشر آثارش می‌داد.

او دهه‌ها در سایه ماند و خواند و نوشت؛ اما اگر آن چنان که حافظ می‌گفت «محک تجربه» در میان آید، آشکار می‌شود که نوشته‌های موجز و کمتر شناخته‌شده‌ی او در صحت و اعتبار، برنگاشته‌های بسیاری از سرشناسان رجحان دارد.

احاطه‌ی کم‌نظیرش به حیطه‌های مغفول‌مانده در تاریخ ادب و فرهنگ ایرانی و اسلامی، ادیان، فِرَق و مذاهب، جریان‌های کلامی و عرفانی و به‌ویژه ادبیات عربی، علاوه بر آنکه از او شخصیتی چندوجهی برآورده، نوشته‌هایش را مشحون نکته‌بینی‌های دقیق و مستند به منابع متعدد و اصیل ساخته که در عین ایجاز (که از خصایص نثر اوست)، جوانب گوناگون موضوع را به بحث می‌گیرد.

ذکاوتی نویسنده‌ی آدم‌ها و فضاهای گمشده است. نماهایی محو از جاحظ و ابوحیان توحیدی و بدیع‌الزمان همدانی و ابو محمد قاسم حریری را تنها در نوشته‌های پراکنده‌ی مستشرقان

و تذکره‌واره‌های برخی معاصران می‌دیدیم؛ حتی نوشته‌های مایه‌دارمان درباره‌ی ابن‌سبعین و ابن‌فارض و وُرُقّه بن نوفل و ابونعیم اصفهانی به‌زحمت به چند برگ می‌رسید؛ ذکاوتی بود که با تکیه بر منابع اغلب عربی، غبارِ قرون را از سیمای این شخصیت‌ها تکاند و دستاوردهای آن‌ها را در ساختاری روشمند و انتقادی آشکار کرد. و می‌توان گفت یکی از بهترین کتاب‌ها را درباره‌ی عمر خیام نوشت و به بسیاری از کشمکش‌ها درباره‌ی شخصیت تاریخی خیام و چند و چونِ رباعیاتش فیصله داد. کسانی عقیده دارند مضمون رسالاتِ انگشت‌شمار خیام با رباعیاتش تناقض دارد. تفاوت کار او با دیگران درباره‌ی خیام در این بود که طرحی منسجم و بدون تناقض از منظومه‌ی فکری خیام ارائه کرد.

نیم‌نگاهی به آنچه درباره‌ی نقطویه و حروفیان نگاشت نشان می‌دهد که چگونه با توسّل به اطلاعاتی اندک‌یاب، مرموز و پراکنده توانسته نظام فکری و عقیدتی نقطویان را ترسیم کند. آنچه درباره‌ی «نهضت مشعشعی» و کلام‌المهدی نوشت نیز از این قبیل است.

مقالات تحلیلی و انتقادی‌اش در نقدِ پست و بلند میراث ملاصدرا آن‌چنان تحسین صدراشناسان و محققان فلسفه‌ی مسلمانان را برانگیخت که بیراه نیست اگر کتاب سیر تاریخی نقد ملاصدرا نقطه‌ی عطفی در مطالعات صدراشناسی به‌شمار آید.

و یکی اصلی ترجمه‌های ذکاوتی برخاستن فاصله‌ی زبانِ مبدأ و مقصد است؛ چنان‌که گویی اصالتاً به فارسی انشا شده. ترجمه‌ی اثرِ کلاسیک شده و برجسته‌ی آدام متر از متن عربی (المحاضرة الإسلامية في القرن الرابع الهجري او عصر النهضة في الاسلام، تعريب محمد عبدالهادي أبو زید) با عنوان تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (یا رنسانس اسلامی)، ترجمه‌ی تشیع و تصوف (کامل مصطفی الشیبی)، تاریخ ادبی عرب (شوقی ضیف)، تلبیس ابلیس (ابن جوزی)، اسباب‌النزول (واحدی نیشابوری)، دولت همدانیان (فیصل عامر)، نظام اداری مسلمانان در صدر اسلام (عبدالحی کتانی)، هجرت به حبشه (محمد فارس الجمیل) و... هریک ارتقاعی ستودنی دارند.

ژانرِ مقامه پس از بدیع‌الزمان همدانی و موفقیت چشمگیر او در این سبک و سیاق محبوب‌القلوبِ نویسندگان عربی و شیفتگانِ دشوارنویسی شد. بدیع‌الزمان صحنه‌ای ترتیب داد که گهگاه مقامه‌نویسان را تا سرحد جنون زبانی در به کار گرفتن عباراتی نامفهوم و سخت متکلفانه پیش می‌برد. وقتی پاره‌هایی از متن اصلی برای عرب‌زبانان گنگ باشد، سرگیجه و دستپاچگی دیگران روشن است و مترجمان ترجیح می‌دهند از گلاویز شدن با چنین متن‌هایی بپرهیزند؛ اما ذکاوتی در کتاب بدیع‌الزمان همدانی و مقامات نویسی «المقامة المضیّرة»، «المقامة الوصیة» و «المقامة الحلوانیة» بدیع‌الزمان و «المقامة الساسانیة» حریری را ضمن حفظ دقت و رعایت موسیقی سجع، لحن و زبان شوخ و شنگ مقامات به صورتی درخشان در کسوت کلمات فارسی ریخت.

شاخه‌ای دیگر از فعالیت‌های ذکاوتی ساده‌نویسی متون کهن است. آثاری چون

فرائدالسلوک، رموز حمزه و محبوب القلوب در این گروه جای می‌گیرند.

کتاب‌های اسکندر و عیاران (تلخیص از کلیات هفت جلدی اسکندرنامه‌ی نقالی منوچهرخان حکیم)، اسکندرنامه (بخش ختا)، اسکندرنامه (از فرنگ تا هندوستان، بازسازی کهنه‌ترین نسخه‌ی اسکندرنامه‌ی نقالی، منسوب به منوچهرخان حکیم) و مقالاتش در اسکندرنامه‌شناسی قدر و اعتباری یگانه دارند. در مقدمه‌ی اسکندرنامه (روایت آسیای میانه) می‌خوانیم: «ذکاوتی در حال حاضر، صاحب‌نظرترین پژوهشگر در زمینه‌ی اسکندرنامه‌ی عهد صفوی است.» سرو سامان دادن به اوراق پریشان درهم‌ریخته‌ی کهنه‌ترین نسخه‌ی اسکندرنامه‌ی نقالی کار هرکسی نیست؛ این مایه از احاطه و دقت در کار او باز هم نمونه دارد: در چاپ احمد امین از الإمتاع و المؤانسة ابو حیان توحیدی شانزده برگ برکنده از نسخه به اشتباه در قسمتی نامربوط از کتاب گنجانده و صحافی شده بود؛ ذکاوتی نه تنها موضوع را دریافت، بلکه جای درست اوراق سرگردان را مشخص کرد. یک کلام، ذکاوتی از آن چهره‌هاست که در دهه‌های آتی و در غیاب ما قدر او افزون‌تر خواهد شد؛ چون «آن‌که غربال دارد، از عقب کاروان می‌آید.»

مرد گوشه‌نشین شیرین سخن که همواره کوشیده در پرده بماند و هرگز تمایلی به روایت زندگی و کارنامه‌ی فرهنگی‌اش نداشت، سرانجام پیشنهاد گفت‌وگو را پذیرفت و درباره‌ی زندگی و سلوک شخصی و آثارش سخن گفت.

فصل یکم
زیست‌نامه

◇ استاد ذکاوتی عزیز! می‌دانم که اهل مستوری هستید.

◇ من نه مدعی علمم نه چیز دیگر. حالا شاید دوست دار علم باشم؛ ولی معتقدم برای شناخت یک نفر، باید منش او هم شناخته بشود؛ معنی‌اش این است که باید عینی نگاه کنیم. یکی مصداق «پری رو تاب مستوری ندارد» است که مدام می‌خواهد خودش را نشان بدهد؛ یکی نه، جور دیگری است؛ همیشه می‌خواهد مستور باشد؛ نه این که بخواهد گران فروشی کند؛ نه، برای این که راحت‌تر و آزادتر باشد.

◇ این کناره گرفتن چه دلایلی دارد؟

◇ دلایل زیادی دارد. یک دلیلش را گفتم. دیگر اینکه شاید ما تجربه‌ی تاریخی بیشتری را از سرگذرانده‌ایم. همدان قدیمی‌ترین شهر ایران است. تجربه‌های تاریخی متعددی را از سرگذرانده است. این تجربه‌ها مدام متراکم شده و از پدر به پسر منتقل شده است. ما محصول همدانیم و از این خاک و آب به عمل آمده‌ایم و بزرگ شده‌ایم. همدان را دوست داریم. به نظر من همدان به‌خاطر قدمت و موقعیتش همیشه در معرض حوادث بوده؛ به‌نحوی هم مرز بوده و هم مرکز. به همین خاطر، اینجا در سه هزار سال اخیر ایران - که تاریخ مدّون و مکتوب دارد - و حتی پیش از آن هم در دوره‌ی آشور و عیلام از دست متجاوزها در امان نبوده. تأثیرات تمام این‌ها در ناخودآگاه

مردم همدان و فرهنگ نامکتوب همدان دیده می‌شود؛ مثلاً این محافظه‌کاری که در مردم همدان هست - البته شاید بشود گفت کم‌رویی یا احتیاط یا پختگی زیاد - اثر این تاریخ است. آدم بیست، سی یا پنجاه ساله که روبه‌روی شما نشست نمی‌تواند این همه تجربه داشته باشد. این تجربه‌ی سه هزار سال است؛ یعنی عصاره و چکیده‌ی تجربه‌ی سه هزار ساله‌ی تاریخی به او رسیده است.

هم من و هم شما دیده‌ایم در مجامعی که افرادی از همه‌ی شهرهای ایران حضور دارند، فرد اصفهانی، تبریزی یا مشهدی - چیزی داشته باشد یا نه - می‌خواهد خودش را نشان بدهد؛ ولی همدانی تعمد دارد خودش را نشان ندهد. تقی پورنامداریان دوست عزیز و همشهری ماست و از آدم‌های درجه‌اول ادبی است. شما خودت شاگرد ایشان بوده‌ای و می‌دانی که او هم اهل مستوری است. این رفتار اثر سه هزار سال ضربه‌ای است که این شهر خورده؛ یعنی مردمش خورده‌اند؛ چون دیوار هم که خراب شود، یا دیوار من است یا دیوار شما. از قدیم آشوری‌ها به اینجا حمله کردند. زمان مادها اینجا پایتخت بوده و وقتی پایتخت بوده، یعنی جنگ هم بوده و زدوخوردهایی هم داخل کاخ و هم بیرون در گرفته؛ حمله‌ی دشمن هم بوده. اسکندر آمده اینجا ویرانی کرده. توی جنگ‌های ایران و روم اینجا ویرانی شده. عرب‌ها آمده‌اند اینجا ویرانی و کشتار کرده‌اند. سرداران ایرانی اینجا کشتار کرده‌اند. مردآویج کشتار بسیار بزرگی در همدان کرد. مغول، ترکمن، تیمور و هرکس آمده، ویرانی به راه انداخته است. همین افغان‌ها نمی‌دانید چه کشتاری در ایران به راه انداختند. محمود افغان دو سه بار در همدان کشتار عمومی کرد. جالب اینکه در جزینی‌ها^۱ هم به این‌ها کمک می‌کردند. در جزینی‌ها تا اواخر قاجار سنی مذهب بودند. این خیلی جالب است. حتی صفوی‌ها هم نتوانستند در جزینی‌ها را شیعه کنند. وقتی عثمانی‌ها حمله می‌کردند، این‌ها همکاری می‌کردند؛ افغان‌ها هم حمله می‌کردند، همکاری می‌کردند. همدان این‌ها را دارد و تمام این‌ها باعث روحیه‌ی محافظه‌کاری یا کم‌رویی یا کم‌حرفی شده است. حتی ضرب‌المثل‌های همدانی هم این روحیه را نشان می‌دهند؛ مثلاً می‌گویند «خوب بخور، کُز بگرد» یا «سربه تو باش» یا «از سجاف دیوار برو»؛ یعنی از کنار دیوار برو، وسط نیا که موتوری یا دوچرخه‌ای به تو بزنند. یک نوع عافیت خوبی و عافیت جویی و ضمناً احتیاط در ذات ما هست. همدانی‌ها خصوصیت دیگری هم دارند که باز متأثر از تجارب تاریخی است. همدان از اولین شهرهایی بوده که در دوره‌ی جدید، شرکت‌های تجاری در آن تشکیل شده؛ ولی تماشانش شکست خورده‌اند. این شکست باعث شده که الآن گرایش به کار جمعی در اینجا بسیار ضعیف باشد. حتی اگر شما به چند نفر آدم جدی بگویید که بیا بیاید انجمن کتاب یا قلم تأسیس کنیم تا هفته‌ای یک بار جمع بشویم نقدی بخوانیم و حرفی بزنیم یا مقاله و شعری بخوانیم، دائم می‌خواهند پا پس بکشند؛ برای اینکه در کار جمعی موفقیتی نمی‌بینند. به اشتباه یا به درست، چنین نگاهی دارند که

۱. در جزینی یا درگزین نام منطقه‌ای در حدود هشتاد کیلومتری همدان است که شهرستان رزن کنونی بخشی از آن منطقه است. به تازگی بخشی دیگر از این منطقه در تقسیمات کشوری به شهرستان درگزین نامبردار شده است.

این اثر تجارب تاریخی است. در شهرهایی مثل کرج که تازه درست شده خوش‌بینی زیاد است. یادم هست کرج دهی بود؛ با ماشین از وسطش عبور می‌کردیم سرو تهش مشخص بود. یا اراک جایی بود که ما از وسطش رد می‌شدیم و به قم می‌رفتیم. آنجاها خوش‌بینی زیاد است؛ چون یک دفعه بردند آنجا چند کارخانه‌ی غول‌آسا در سطح خاورمیانه درست کردند و مثلاً زمین متری ده‌شاهی شد متری ده تومان. همه شاغل شدند و حتی بقالی و سلمانی هم از آن استفاده کردند. برای اینکه کارگرهایی که کارخانه استخدام کرده، پول‌ها را توی خود این شهر خرج می‌کنند. آنجاها خوش‌بینی زیاد است و اگر بگویید شرکتی یا انجمنی درست کنیم زودتر می‌روند، تا اینجا که صدها شرکت ورشکسته دیده‌اند یا ورشکسته‌ی به‌تقصیر که مثلاً رئیس‌ها پول‌ها را خورده‌اند.

◇ آیا غیر از این روحیه‌ی ناخودآگاه کناره‌گرفتن، دلیل دیگری هم دارد؟

◇ از وجهی دیگر، بعضی حرف‌ها پس از مرگ گفته شوند بهتر است؛ چون بعد از مرگ حجاب‌ها از بین می‌روند. ممکن است من با کسی منافستی داشته باشم که حتی صورت علمی پیدا کند و تبدیل به رقابت شود؛ اما تا زنده‌ایم نباید به حرف‌هایمان درباره‌ی دیگری اعتنا کرد. اگر کسی هم قابلیت داشت که از او حکایت کنند، آنچه دیگران دیده‌اند و می‌گویند، درست است؛ چون از صافی‌های متعدد، مخصوصاً صافی مرگ، عبور کرده است. مرگ خیلی از مسائل را حل می‌کند؛ ضمن اینکه انسان تا لحظه‌ی آخر در حال تحول است، مخصوصاً فردی که جامد و متحجر نیست. به همین خاطر، ممکن است من در پنج ماه یا پنج روز آخر عمر آدم دیگری شوم و بگویم تمام گذشته باطل بوده است یا حتی ممکن است قضاوت من درباره‌ی خودم درست نباشد.

تولد و خانواده

◇ ما می‌خواهیم از سیر زندگی شما آگاهی داشته باشیم. روایت خودتان را از زندگی و کارهایتان بشنویم.
◇ من همین‌طوری بزرگ شده‌ام؛ مثل گیاهان خودرو. من معتقد به سلوک انفرادی بودم. حافظ هم همین‌طور بوده. می‌گوید:

رطل گرانم ده ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد

یا «ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ». خانقاه یعنی سلوک زیر نظر مرشد، میخانه یعنی جذبه، خانقاه یعنی کوشش، میخانه یعنی کشش. این‌ها دو قسم بوده‌اند. من معتقدم اگر کسی آمادگی پیدا کند، از آن طرف می‌برندش. آمادگی هم فقط خلوص است.

◇ در کدام محله‌ی همدان متولد شدید؟

◇ محله‌ی ورمزیار. بعد به محله‌ی میرزا لطف‌الله رفتیم. بعد ساکن محله‌ی قاشق‌تراشان شدیم و

بعد به کوچی صابونی‌ها رفتیم. حالا هم چهل سال است که در خیابان فرهنگ زندگی می‌کنیم.

◇ چند خواهر و برادر هستید؟

◇ یک خواهر دارم و دو برادر که یکی در تهران است و یکی خارج از کشور.

◇ ریشه‌ی اصلی قراگزلوها کجاست؟

◇ قراگزلوها در تبریز و قزوین هم هستند. قراگزلوهای همدان سه گروه بودند.^۱

◇ در عصر صفویان؟

◇ بله. این‌ها در همدان سه طایفه بودند: یک طایفه قراگزلوهای شورین و اطراف همدان که ابوالقاسم خان قراگزلو، معروف به ناصرالملک، از این‌ها بوده. یکی قراگزلوهای اطراف کبودرآهنگ که امیرنظام معروف از آن‌ها بوده و تبار ما هم به آن‌ها برمی‌گردد. یکی هم قراگزلوهای رزن که منوچهرخان قراگزلوی معروف، همبازی شاه، از آن‌ها بوده است.

◇ تبار مادری شما به حاج محمدجعفر کبودرآهنگی (محبوب) از عارفان قرن سیزدهم هجری می‌رسد.

◇ خاندان ما از قراگزلوهای سردار و سپهدار بوده‌اند و بعضی‌هایشان هم آدم‌های سنگدلی بوده‌اند؛ چون خان بوده‌اند. ولی در بین این‌ها افراد خاص هم دیده می‌شود؛ مثل حاج صفرخان قراگزلو که حدود دویست سال پیش درگذشته و کاروانسرای صفرخان را در بازار همدان او ساخته. تاجرو مالک و اندکی هم اهل علم بوده. اهل خیرات و مبرات هم بوده؛ زمستان‌ها می‌رفته در عتبات، مثل کربلا و نجف که گرم‌اند زندگی می‌کرده و تابستان‌ها می‌آمده اینجا. مجذوب پسرِ اوست. جدّ مادری من از اولاد مجذوب است؛ یعنی ما به شش واسطه به مجذوب می‌رسیم. مادر من دختر آحمدتی است، آحمدتی پسر آمیرزا عبدالحسین است، آمیرزا عبدالحسین پسر میرزا لطف‌الله است که همین مسجد میرزا لطف‌الله را ساخته. او فرزند حاج میرزا علی‌نقی است که از شاگردان خاص صاحب جواهر بوده و او هم پسر مجذوب است. مادر پدر من از اولاد حاج محمدخان است که عموی مجذوب بوده. مادر پدرم طوبی خانم است، طوبی خانم دختر علی اکبرخان پسر مجیدخان پسر باقرخان پسر حاج محمدخان بوده. حاج محمدخان عموی مجذوب بوده، ولی همسن و سال بوده‌اند. مجذوب جاهای مختلفی زندگی کرده؛ قم بوده، اصفهان بوده، کاشان بوده، نجف بوده. خیلی هم استاد دیده.

◇ از تبار پدری تان بفرمایید.

۱. بنگید به: «قراگزلوهای همدان»، پرویز ادکابی، مجله‌ی آینده، سال سیزدهم، شماره‌ی ۴ و ۵ (نیر و مرداد ۱۳۶۶)، ص ۲۲۸-۲۴۶؛ شماره‌ی ۸ تا ۱۲ (آبان تا اسفند ۱۳۶۶)، ص ۵۶۸-۵۸۳ و سال چهاردهم، شماره‌ی ۶ تا ۸ (شهریور تا آبان ۱۳۶۷)، ص ۲۶۵-۲۷۸؛ شماره‌ی ۹ تا ۱۲ (آذر تا اسفند ۱۳۶۷)، ص ۶۰۰-۶۱۷.

◇ پدر پدرم علی‌بگ آقا بوده. پدرم از طریق مادرش به حاج محمدخان قراقرلو می‌رسد. حاج محمدخان اهل دنیا نبوده، درویش بوده. سنگاب^۱ مسجد جامع را دیده‌اید؟ روی آن اسمشان هست: حاجی الواقف المحمد خان... سنگاب به سفارش او در اصفهان ساخته شده و پس از مرگش آن را به همدان آورده‌اند. حاج محمدخان که مرد فاضل و آدم دانش‌آموخته‌ای بوده و از رجل سیاسی معتبر در زمان خودش بوده، علاوه بر اینکه وصی مجذوب بوده، للهی عباس میرزا بوده و او را تربیت کرده است. او بهترین رجل قاجاری است که البته از دست پدرش، فتح‌علی‌شاه، درمانده شد. ما از جانب پدری به حاج محمدخان، عموی مجذوب، می‌رسیم و از طرف مادری به خود مجذوب؛ یعنی مادر من از نوادگان مجذوب است و پدرم از نوادگان حاج محمدخان قراقرلو. حاج محمدخان در ۱۲۴۰ قمری مرحوم شده؛ تقریباً دویست سال پیش. برادرزاده‌اش مجذوب در ۱۲۳۹ ق، یعنی یک سال پیش از عمویش مرحوم شده است.

درباره‌ی پدر

◇ پدر شما، شیخ علی‌اصغر ذکاوتی قراقرلو، متخلص به زمزم همدانی، عالم دینی، مدرّس، شاعر و منبری بوده است. از پدربزرگان بگویید. سال ۱۳۲۴ جزوه‌ای شامل شعرهای ایشان چاپ شده. نوشته‌ی دیگری دارند که منتشر نشده است؟

◇ پدر من هم لباس آخوندی داشت هم عالم دینی و عارف بود و هم شاعر بود. ذهن خیلی روشنی داشت. در تمام زندگی‌اش دنبال معرفت بود. پارسا و پرهیزکار بود. منبری رفت، ولی از پول وجوهات نمی‌گرفت. ملک جزئی داشتیم. به هر حال، در خانه‌ی ما از بچگی بحث آزاد بوده؛ همین بحث‌های تشیع و تسنن و حرف‌هایی که در این زمینه گفته می‌شود. بوعلی می‌گوید: بچه بودم خانه‌ی ما دعوتخانه بود. بچه‌ای به آن زیرکی گوش می‌داده و حرف‌هایی را که می‌شنیده در ذهنش حک می‌شده. از پدرم تا امروز غیر از شعر چیزی چاپ نشده؛ ولی آثار دیگری مانده و قرار است چاپ کنیم.

◇ چه آثاری؟

◇ رساله‌ای در رجال و درایه به عربی

◇ کجا درس خوانده بودند؟

◇ پدرم در قم و تهران درس خوانده. در دوره‌ی آیات ثلاث بوده. حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی که مرحوم می‌شود، سه مجتهد بودند که حوزه‌ی قم را اداره می‌کردند تا زمانی که سید ابوالحسن اصفهانی معروف مرجع مطلق شد. آن سه نفر، سید صدرالدین صدر، سید محمد حجت و سید محمدتقی خوانساری بودند. سید خوانساری که مرگش در همدان و در زمان بچگی

۱. ظرف بزرگ آب از جنس سنگ که در مساجد و جاهای مانند آن قرار می‌دادند.

من رخ داد در قضیه‌ی نفت هم خیلی مهم بود. آمده بود از شهر ما عبور کند که در اینجا فوت کرد^۱ و با تشییع جنازه‌ی عجیبی دفن شد؛ چون مصدق بود و پیش از آنکه آیت‌الله کاشانی وارد این کارها شود، او بوده. این سه تن حوزه‌ی قم را اداره می‌کردند.

مرگ پدر

◇ پدرتان در چند سالگی درگذشتند؟

◇ سال ۱۳۳۱، سی و هشت سال داشت. نه سالم پر نشده بود که پدرم را از دست دادم؛ یعنی شدم رئیس خانواده. پسر بزرگ خانواده بودم؛ هم با زندگی کشتی گرفتم و هم چیزهایی خوانده‌ام. گفتم زیاد دارم.

◇ پدرتان چرا این قدر زود مرحوم شدند؟ بیماری داشتند؟

◇ مسلول شد. در سل می‌گویند عوامل بیرونی و عوامل درونی خطرناک است. عوامل بیرونی مثل سرماخوردگی و عوامل درونی هم غصه و استرس زیاد است که خیلی تشدید می‌کند. جلو چشم خودم از دنیا رفت. بچه‌ی تیزی بودم، متوجه بودم. به خاطر همین، مسائلی مثل مرگ در نظر من خیلی عادی است. نه اینکه متأثر نشوم؛ ولی مرگ و بیماری و مصیبت به نظر من خیلی طبیعی است.

◇ این بیماری به کار پدرتان مرتبط بود؟

◇ احتمالاً از همین کتاب‌های خطی گرفت. یکی دو سال داشته آن‌ها را مرتب می‌کرده.

◇ یعنی به خاطر آلودگی کتاب‌ها یا صحافی که انجام دادند، بیمار شدند؟

◇ بله. صحافی را آقا حبیب بود که انجام می‌داد. تا این اواخر هم زنده بود. بیچاره آحبیب! دوره ندیده بود، ولی متخصص بود. خیلی با ظرافت کتاب‌ها را صحافی کرده بود؛ تکه داده بود، از کاغذهای همرنگ گوشه درست کرده بود. بعضی از این‌ها که در کتابخانه‌ی مجلس متخصص‌اند در خارج از کشور دوره‌ی این کارها را دیده‌اند؛ اما او به‌طور تجربی یاد گرفته بود.

◇ پدرتان در همدان دفن شدند؟

◇ نه، در قم.

◇ مادرتان چطور؟

◇ مادرم سال ۱۳۷۸ در هفتاد و هفت سالگی درگذشت. ایشان را در همدان به خاک سپردیم.

۱. بنابر نقل مشهور، مرحوم آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری به سبب خنکی هوا تابستان آن سال را در همدان به سر می‌برده و در مسجد جامع به اقامه‌ی نماز جماعت می‌پرداخته است.

◇ پلی شد تا کمی هم از کودکی شما ببرسم. پدرتان با شما مثنوی کار می‌کرد؟
 ◇ نه، پدرم گلستان و بوستان به من درس داد؛ ولی مثنوی در خانه‌ی ما خوانده می‌شد. قصه‌هایش خیلی جذاب بود. خاله‌ی پدرم نامادری مادرم هم بود. ما از قول پدرم خانم‌دایزه صدایش می‌کردیم؛ دایزه یعنی خاله. پدرم در خانه‌ی خانم‌دایزه با مادرم آشنا می‌شود. خانم‌دایزه خیلی آدم باکمالی بود؛ سواد نداشت، ولی تمام داستان‌های شاهنامه را مویه مو می‌دانست. قصص انبیاء را با جزئیات می‌دانست. قصه‌های عامیانه را هم تا دلت بخواهد! من شاید در کتاب فرهنگ افسانه‌های مردم ایران که علی‌اشرف درویشیان گردآوری کرده، یک قصه نیافتم که نشنیده باشم. خلاصه این خانم‌دایزه بیشتر قصه‌های مثنوی را هم می‌دانست. حتی پدرم که درگذشت و ما به خاطر قضایایی مجبور شدیم همه‌ی کتاب‌هایش را بفروشیم، خانم‌دایزه که ملکی جزئی داشت و از آن کسب درآمد می‌کرد، پولی به من داد و گفت: علیرضا! برو برای خودت مثنوی بخر. من رفتم و یک نسخه مثنوی خط میرخان‌ی خریدم که هنوز هم آن را دارم.

◇ یعنی خانم‌دایزه از بین تمام کتاب‌ها، مثنوی را برای خرید به شما پیشنهاد کرد.
 ◇ بله، چون در خانه‌ی ما مثنوی خوانده می‌شد؛ درباره‌اش صحبت و بحث می‌شد.

◇ اینکه می‌گویید پدرتان با شما بوستان و گلستان کار می‌کرد، شما تنها بودید یا عده‌ی دیگری هم بودند؟
 ◇ نه، تنها بودم. پدرم بیمار بود و منتظر فرشته‌ی مرگ. اینکه می‌خواست چه چیزی در مغز بچه‌ی هشت‌ساله فرو کند خودش داستان بلندی دارد.

دانش‌اندوزی

◇ داشته‌هایتان را چگونه آموختید؟

◇ من همه چیز را خودم از خودم یاد گرفتم! تقریباً خودساخته و خودرو بارآمده‌ام؛ خودرو خوب عمل نمی‌آید. اگر فرض شما این است که خوب درآمد، چیز دیگری است. هرچند ارزشمند است، ولی قاعده‌ی کشت از آن در نمی‌آید. نه اینکه این‌ها را برای تعارف بگویم، اصولی حرف می‌زنم. اصلاً این کار ما به درد شناخت شخص من می‌خورد؛ ولی آن‌که می‌خواهد شخص مرا بشناسد به چه کارش می‌آید؟ اصلاً شناخت شخص من به چه درد می‌خورد؟ مورد من با پرویز اذکایی فرق می‌کند؛ اذکایی بالاخره با زحمت درس خوانده، دانشگاه رفته، بعد رفته انگلستان که تحصیلش نیمه‌کاره ماند و برگشت. او استاد درجه یک زیاد دیده؛ اما من اصلاً استاد ندیده‌ام. اصلاً نمی‌دانم استاد چیست. استاد من خودم بودم.

خواهی‌ده بودم زیرک‌تری و کتاب می‌خواندم؛ هر کتاب فارسی که داشتیم، فهمیده و نفهمیده، می‌خواندم. آقای فاتحی، پسرعمه‌ی ما که بعداً دامادمان شد، برای پدرم مثل پسر بود؛ چون

تنها پسر عمه‌ام بود و حتی پدرم بزرگش کرده بود. ایشان در قم بود و بعد هم از فضلالی معروف قم شد. عضو خبرگان قانون اساسی بود. بعد از مرگ پدرم، او و عمه‌ام با اجبار و شاید هم برای جبران خدمت‌های پدرم مرا برداشتند بردند قم که به مدرسه بروم.

◇ چه سالی به مدرسه رفتید؟

◇ سال ۱۳۳۲ بالاخره مرا بردند و گذاشتند مکتب آمیرزا غلامحسین؛ ایشان خط یاد می‌داد و نصاب‌الصبيان درس می‌داد.

◇ کجا؟

◇ در سبزه‌میدان همدان. آمیرزا که پیرمردی بود از من خیلی راضی بود و می‌گفت با استعداد و باهوشم.

تحصیل در قم

آغاز سال تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۴ پسر عمه آمد و گفت: من باید تو را به قم ببرم و بگذارم مدرسه. در قم مدرسه‌ای بود به نام خدیوی در محله‌ی رهبر. از مدرسه خوشم آمد. معلم انسان فهمیده‌ای بود. به هر حال، چون سوادم خیلی زیاد بود، یک ضرب رفتم پنجم!

◇ چطور قبول کردند؟

◇ یک نفر امتحان گرفت و دید من از خودش باسوادترم. گفتند: مستقیم برو سر کلاس پنجم.

◇ ششم را هم در قم خواندید؟

◇ نه، کلاس ششم را در مدرسه‌ی علمی همدان خواندم؛ اما من خودآموز بودم. چیز عجیبی برایتان بگویم: پدرم یک ساعت کهنه‌ی جیبی داشت که از کار افتاده بود. می‌خواستم پشتش را باز کنم ببینم تویش چه خبر است؛ ولی نمی‌توانستم باز کنم. ابزاری نداشتم و در نتیجه گذاشتم توی هاون کوبیدم! الآن اگر بچه‌ها چیزی را بشکنند و اعتراض کنم می‌گویند خود شما که ساعت را شکستی! می‌گویم شکستن این با آن تفاوت دارد؛ مثلاً نوه‌ام که لیوان شیشه‌ای را می‌شکند، نمی‌داند که ممکن است خرده‌شیشه باعث آسیب خودش شود؛ ولی من از روی کنجکاوی شکستم. هرچند سردر نیاوردم؛ ولی می‌خواستم ببینم توی آن چه خبر است. هر چیزی را هم که می‌شنیدم، می‌خواستم بفهمم و پیگیرش بودم. جالب این است که عار داشتم از کسی بپرسم.

◇ در مدت حضور در قم با کسی از چهره‌های سرشناس مراوده نداشتید؟

◇ من پیش حوزوی‌ها درس رسمی نخوانده‌ام، ولی از حوزه زیاد عبور کرده‌ام؛ از این در رفته‌ام، از آن در بیرون آمده‌ام.

◇ می‌رفتید گوش می‌کردید؟

◇ اینکه می‌گویم عبور می‌کردم، شوخی می‌کنم. بالاخره مراوده داشتم و بحث و درس و... بیشتر کتاب می‌خواندم. من خیلی از کتاب‌های کتابخانه‌های مسجد اعظم، فیضیه و حضرت معصومه را خوانده‌ام. همین آیت‌الله استادی کتابدار بود؛ یعنی شماره می‌دادی، می‌رفت کتاب می‌آورد. آیت‌الله عراقچی همدانی هم که مرحوم شد رئیس کتابخانه بود. منظورم این است که آشنا شده بودیم.

بازگشت به همدان

◇ چطور شد دوباره به همدان برگشتید؟

◇ وقتی دیدند من با مدرسه صلح کردم، به همدان برم‌گرداندند و ادامه تحصیل دادم. اول مدرسه‌ی علمی و بعد هم متوسطه را در دبیرستان رضاشاه خواندم که الآن شده دبیرستان علی شریعی. در این فاصله به ما گفتند بیا برو دانشسرا! آقای پورنامداریان به دانشسرا رفت، ولی من نرفتم؛ هرچند من هم به شکل دیگری بالاخره مدرّس شدم.

◇ تا چه مقطعی به تحصیل ادامه دادید؟

◇ مسائل زندگی مرا از تحصیل بازداشت. در واقع همان را هم با زور خواندم. دیپلم گرفتم و بعد از آن هم آموختن علم را با قدرت ادامه دادم؛ در حد اعلای توان و ریاضت‌گونه.

◇ چه مسائلی مانع ادامه‌ی تحصیلتان شد؟

◇ این هم چیز عجیبی است؛ از آن حرف‌های مگو! چون بدآموزی دارد. راستش من از دوره‌ی دبیرستان به نظرم آمد کلاس و درس و... مسخره است؛ البته من مانع خانوادگی و مشکل معیشت هم داشتم.

◇ در دوره‌ی تحصیل، معلمی نبود که از او تأثیر گرفته باشید یا نکته‌ای به شما آموخته باشد؟

◇ فرد برجسته‌ای که بتوانم اسم ببرم نبود.

راهیابی به انجمن‌های ادبی

◇ به انجمن‌های ادبی همدان می‌رفتید؟

◇ من از سال ۱۳۳۹ که هفده‌ساله بودم می‌رفتم می‌نشستم کنار پیرمردها شعر می‌خواندم و مورد تحسین قرار می‌گرفتم. سال ۱۳۴۰ به نظرم مضحک آمد به آن انجمن ادبی بروم! البته آن انجمن که غیور رئیسش بود، نه انجمن‌هایی که حالا بچه‌ها اداره‌اش می‌کنند.

◇ در آن انجمن چه چهره‌هایی حضور داشتند؟

♦ آقایان بدره‌ای، صفاءالحق، هادی پنبه‌چی، جواد مقصود، دیجور، داور، غیور، ایزدیار و دانشفراز افراد شاخص بودند.

♦ پدرتقی پورنامداریان هم بودند؟

♦ بله، آقای ذوقی هم بود.

♦ پورنامداریان را در همدان می‌دیدید؟

♦ پورنامداریان دو سال از من بزرگ‌تر است. ایشان به دانشسرا رفت و معلم شد، بعد دکتری گرفت و استاد شد. مسیر دیگری را طی کرد. او را می‌شناختم؛ ولی مراوده‌ای نداشتیم. پدرشان، آقای ذوقی، را بیشتر می‌دیدم. ذوقی شیفته‌ی حسین فاطمی بود؛ می‌گفت: داغ دکتر فاطمی همیشه با من است. خلاصه اینکه از انجمن‌ها خوشم نمی‌آمد.

♦ چرا؟

♦ چون می‌دیدم یکی شعر می‌خواند، شروع نکرده، آن یکی می‌گفت: به به، به به! بابا به به نگو! ببینم چه می‌خواند؟! بعد نوبت آن یکی که می‌شد، این یکی شروع می‌کرد به به به گفتن! آن هم برای شعری پراز دل درد. این اواخر یکی دو انجمن بود؛ چند بار برای سخنرانی دعوت کردند؛ اذکابی رفت، ولی من نرفتم. دعوت‌کننده از من پرسید: چرا نمی‌آیی؟ گفتم برای اینکه دو سه نفر از این‌ها آمدند و غیبت دیگری را کردند؛ یکی می‌گفت: فلان کس چیزی نمی‌داند! دیگری می‌گفت: بهمان کس به اندازه‌ی خرهم نمی‌فهمد! ما می‌رویم که در بهترین حالت چیزی بفهمیم و در کمترین حالت برایمان تفرج روحی باشد. اگر اسباب کینه و ناراحتی باشد چه حاصلی دارد؟ وگرنه چه بهتر از این.

من خودم اول انقلاب پیش قدم شدم. آن زمان آقای صوفی رئیس ارشاد بود. خلاصه گفتیم انجمنی به نام انجمن کتاب یا قلم تشکیل دهیم که اگر کسی حداقل یک کتاب شعریا داستان یا ترجمه یا هرچیز چاپ کرده بیاید بنشینیم حرف بزنیم. بعد خود من پیشنهاد کردم آقای رئوفی رئیس بستی باشد؛ یعنی کسی که این خاصیت را دارد و تنها از نظر سن و سال بزرگ‌تر است. بهترین انتخاب بود؛ ولی این دل درد گرفت آن دل درد گرفت. گفتم: مگر این چیست که دعوا می‌کنید؟ بعد همگی به خود من پیشنهاد کردند، من باز هم گفتم: رئوفی. یعنی بر سر همان کلمه‌ی اول دعواست. می‌بینید دو تا انجمن ادبی هست؛ یکی که از دیگری مسن‌تر است، بالاخره بر دیگری فضل تقدم دارد یا نه؟ ده سال پانزده سال بیست سال بزرگ‌تر است یا نه؟ بالاخره اگر این یکی ده نفر آدم دیده باشد، آن یکی صد نفر دیده است. باز دل درد می‌گیرند! حالا شما متوجه می‌شوید کناره‌گیری من از مجامع دلایلی دارد و بی‌وجه نبوده است؟